

با من بمون ای همسفر  
با من که از ره خسته ام  
با جام لبریز نگات  
از هستی خود رسته ام  
با من بمون ای همزبون  
تو این شب دلواپسی  
با من که تنها مونده ام  
در لحظه های بیکسی  
ای یادگار از تو غرور زخمی ام  
ای فارغ از من فارغ از یادت نیم  
بر من رقیبم را پسندیدی ولی  
شادم که میدانی و میدانم کیم  
شادم که سودایی ندارم  
در سینه غوغایی ندارم  
آینه ام خو کرده با شب  
چشمی به فردایی ندارم